

پریش و پاشخ

باگزیده های از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنوب علیشاه)

صد و چهل و هشتم

فهرست

جزوه صد و چهل و هشتم - پرسش و پاسخ باگزیده ثانی از بیانات

حضرت آقای حاج دکتر نور علی تائبنده (مجنوب علیشاه)

عنوان	صفحه
در مقابل اذیت‌های دشمن چه کار کنیم؟	۷
چطور اعتقادمان صحیح، محکم و قوی شود؟	۱۵
حکمت ذکر نام خدا در آغاز هر کار چیست؟	۱۸
ضررهای آشکار کردن حالات درویشی چیست؟ چطور از	
انجام عبادت لذت ببریم؟	۲۱
عقل در مسائل طریقتی چه عقلی است؟	۲۶
اجازه‌ی پدر و مادر برای تشرف فرزند لازم است؟	۲۸
تفاوت بین اشعار رودکی و مولوی در چیست؟	۲۹
آیا در قدیم خانقاه در مقابل مسجد بوده است؟	۳۷
چرا بعضی سعی می‌کنند عرفان و تصوّف را از اسلام	
جدا کنند؟	۳۸

منشأ متغیر شدن نعمت‌ها و تبدیل نعمت به

نقمت چیست؟ ۴۰

فهرست جزوات قبل ۴۸

با توجه به آنکه حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجنذبعلیشهاه) پاسخ نامه ها و سؤالات را، عموماً در جلسات فقری بیان می فرمایند و امکان پاسخ جداگانه به تک تک نامه ها و سؤالات نمی باشد، لطف نمایند مطالب جزوات بیانات را قبل از طرح سؤال به دقت مطالعه بفرمایند. فقط کسانی جزوات را بگیرند که مطالعه می کنند، نه اینکه بگیرند و گوشه ای بگذارند.

خواهشمند است به منظور دسترسی هر چه بیشتر علاقه مندان به خصوص فقرا و سایر مؤمنین به این جزوه و سایر جزوات بیانات، در صورتی که بیشتر از یک جلد موجود دارید، لطف نموده به سایرین هدیه نمایند. با توجه به آنکه تهیه ی جزوات بیانات، مستقل از هر مؤسسه ی خیریه و انتشاراتی صورت می گیرد، خواهشمند است جهت اعلام سفارش و آشنایی با نحوه ی اشتراک، با شماره ی تلفن ۰۹۱۲ ۵۸۳ ۸۲۴۲ تماس حاصل فرمایند.

بدینوسیله از همه ی کسانی که در تکثیر این جزوه و سایر جزوات بیانات، توفیق خدمت مالی داشته اند، سپاسگزاری می شود. مطالعه ی جزوات از طریق سایت اینترنتی ذیل نیز امکان پذیر می باشد. در این سایت، جزوات به تفکیک و شامل: مجموعه ی جزوات گفتارهای عرفانی، مکاتیب عرفانی، شرح رساله شریفه پندصالح، گفت وگوهای عرفانی، جزوات موضوعی (استخاره، اختلافات خانوادگی، حقوق مالی و عشریه) و... می باشد. همچنین در این سایت امکان جستجوی موضوعی در خصوص مطالب مورد نظر، نیز وجود دارد.

WWW.JOZVEH121.COM

هر کسی نامه می نویسد یا مطلبی می گوید، توقع دارد که جواب آن را بدهم و لااقل همان پنج خط که او نوشته، من دو خط بنویسم. همان را هم نمی رسم. الان مدتی است دیگر تقریباً نمی توانم بنویسم. خواهش کردم به فهرستی از مطالب گفته شده که هر مرتبه پیاده می شود و منتشر می گردد نگاه کنند، حتماً راجع به مطلب سؤال شده، صحبت کرده ام. دیگران هم که سؤالات مشابه دارند استفاده کنند. برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳۰ ه. ش.

یکی پرسیده که دوبار نامه نوشته ام جواب ندادید. آخر می گویند التماس دعا، من جواب این را چه بگویم؟ جوابی ندارید. همان فرمایش حضرت صالح علیشاه که یکبار گفتم. فرمودند: همان لحظه ای که آنها سلام می رسانند، التماس دعا می گویند، همان لحظه، دعا و خواسته شان به ما رسیده است.

فرض کنیم از هر کسی یک سؤال می رسد. اگر در جواب اینها، یک خط هم بنویسیم، خود این یک کتاب بزرگی می شود. این است که توقع اینکه برای هر سؤال، خود آن شخص را بخواهیم و با هم صحبت کنیم، نمی شود این کار را کرد، نمی رسیم.

بنابراین درباره ی سؤال که در ذهنتان پیدا می شود، حتماً جواب داده ام. این جزوه هایی هم که درمی آید، پیرسید که چه موقعی جواب داده ام، همان را بگیرید بخوانید و بعد اگر پیدا نکردید آنوقت بیایید و پیرسید. مثلاً می نویسند شش بار نامه نوشتیم، جواب ندادید. بله، اگر ده بار هم مطلبی که مربوط به من نیست را بنویسید، چه جوابی بدهم؟

برگرفته از گفتارهای عرفانی، صبح چهارشنبه، تاریخ ۱۳۹۲/۲/۴ ه. ش.

در مقابل اذیت های دشمن چه کار کنیم؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

بعضی از مردم هستند که اصلاً به قانون معتقد نیستند، نه به این قانون‌هایی که ما وضع می‌کنیم، به قانون کلی، مثل قانون علت و معلول. به هر جهت آنچه در جسم و در قانون است در جان هم هست. آنچه در همه‌ی جهان هست در ما هم هست، منتها قوانین کوچکتری که ما نمی‌بینیم. مثلاً همه‌ی ما دیده‌ایم که کسانی نسبت به قلقلک حساسیت دارند، به خصوص بچه‌ها؛ ما امتحان می‌کردیم، اول کمی بچه را قلقلک می‌دادیم، می‌فهمیدیم قلقلکی است، بعد بدون آنکه دستان به بدنش بخورد دست را که حرکت می‌دادیم او احساس قلقلک می‌کرد یعنی حساس می‌شد. بعضی چیزها مصونیت می‌دهند، بعضی چیزها هم حساسیت می‌دهند. یک نفر می‌گفت یکی از بزرگانِ فامیل آنها، از ماست بدش می‌آمد، حالا علتش را کاری نداریم، هر وقت کسی می‌خواست با او شوخی مؤذبانه کند، ظرف ماست را جلویش می‌گذاشت، او ناراحت می‌شد. کاری نمی‌کردند فقط ظرف ماست را جلویش می‌گذاشتند.

حالا دشمنی‌ها همین‌طور است، دوستی‌ها هم همین‌طور،

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح پنج‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۶/۲۱ ه. ش.

رگ خواب ما را پیدا می‌کنند، مثلاً دشمن ما، (شخصی یا عمومی) با پیدا کردن آن رگ خواب، بدون اینکه خودش زیاد زحمت بکشد ما را اذیت می‌کند. در طی سیزده، چهارده قرن گذشته هر چه دروغ بوده به ما نسبت داده‌اند، هر چه را که ما خودمان به دیگران ایراد گرفتیم به ما نسبت دادند، ما می‌گوییم مواد مخدر بد است، مصرف نکنید جنون‌آور است و... به آن حکم تحریم می‌دهیم، از آن طرف دشمن مدت‌ها می‌گفت اینها چرتی و بنگی هستند یعنی درست همان را به ما نسبت می‌دادند. بنابراین ما باید در مقابل تیری که می‌اندازند رویین تن شویم. مثلاً منبری که مقدس است، هنوز من خیلی‌ها را می‌بینم، و عاظی که مقدس هستند وقتی منبر می‌روند دسته‌ی منبر را می‌بوسند یعنی منبر پیغمبر، البته این، منبر پیغمبر نیست، منبر پیغمبر از چوب بود و پیغمبر ساخت و بعد هم از بین رفت. پیغمبر خواب دید که میمون‌ها از منبرش بالا و پایین می‌روند. خیلی ناراحت شد. خواب پیغمبر هم مثل بیداریش است، مثل وحی است. خواب پیغمبر برای آن روز نبود تا روز قیامت حجت است. حالا اینهایی که واقعاً این‌گونه احساس احترام می‌کنند یعنی وقتی که منبر می‌روند می‌گویند من می‌خواهم آنچه پیغمبر فرموده است اینجا بگویم؛ برای خودش، بطور غیر رسمی یک مأموریت از جانب پیغمبر حساب می‌کند. معمولاً

برای منبر تیمناً سه پله می‌گذارند چون منبری که پیغمبر فرمود و درست کردند سه تا پله داشت و الان می‌گویند قبل از اینکه من از این منبر بالا بروم خود پیغمبر از این منبر بالا رفت، نه این منبر چوبی. حالا بعضی‌ها دسته‌های منبر را می‌بوسند که **أَيَّدَهُ اللَّهُ تَعَالَى** خجالت نمی‌کشند یعنی فکر می‌کنند، آن دانشمند جامعه‌شناس گفته امام حسین با شمشیر جدّش کشته شد، اگر امام حسین با شمشیر جدّش کشته شد، منبر پیغمبر هم با کبریت بندگانش از بین رفت. این قدر هم به اصطلاح اغراق نکنید، هر کسی در یک گوشه‌ای یک حرفی زده، همه جاها مثل هم است، همه‌ی کره‌ی زمین مثل هم است. قم، بروجرد، کرج، تهران اینها همه مثل هم است. همیشه از این چیزها هست. یک بارانی‌هایی است که «ضد آب» است (بارانی باید هم اینطوری باشد) آب در آن نفوذ نمی‌کند. خیلی از این پارچه‌های نایلونی که ما می‌پوشیم تا حدّی این طوری است. آب روی آن می‌ریزد، اما در آن فرو نمی‌رود و از آن جاری می‌شود. این «ضد آب» است. لباس بارانی هم که می‌گویند به این جهت است که از این پارچه‌های «ضد آب» درست می‌کنند شما می‌پوشید در باران می‌روید، بعد بارانی را در می‌آورید یک تکان می‌دهید.

درویشی همین پارچه‌هایی را که می‌پوشید «ضد آب»

می‌کند. مثل ذکر که ما داریم چون نفوذ آب، نافذ بودنش، همه چیزش به امر الهی است، وَمَا تَسْفُطُ مِنْ وَرَقَةٍ إِلَّا يَعْلَمُهَا، إِلَّا بِأَمْرِ رَبِّهِ، حالا یکی که اگر بداند شما پالتو «ضد آب» پوشیدید و در خیابان راه می‌روید، او یک سطل آب روی شما می‌ریزد می‌گوید اگر آب بریزم آبم هدر می‌شود، آب که در او اثر نمی‌کند؛ یا ممکن است سنگ به طرف شما پرت کند و یک سپری هم شما دارید که اگر سنگ زد سنگ به خودش برمی‌گردد. پس حالا اگر «ضد آب» نپوشیده باشید تا یکی در کوچه سطل آب دستش بود که دارد به خانه‌اش می‌برد شما از نزدیکی‌اش رد می‌شوید می‌گویید مواظب باش این آب را روی من نریزی، او خوشش می‌آید، آب را می‌ریزد. در مورد حرف چرندی که یک نفر می‌زند، حساسیت نداشته باشید، ما هر روز شنیده‌ایم و می‌شنویم.

مثال طنز می‌زنند که کسی بقالی داشت و از اینکه می‌گفتند کشک، بدش می‌آمد، اینکه می‌گفتند کشکی است، اینطوری است. بعضی‌ها خوششان می‌آمد، می‌آمدند، می‌گفتند آقا کشک دارید او ناراحت می‌شد، عصبانی می‌شد. یک نفر از کسانی که به خاطر گفتن کشک، کتک خورده بود، دیگر نمی‌گفت کشک، می‌گفت ماست دارید؟ باز بقال عصبانی می‌شد. یک نفر پرسید اینکه

می گوید ماست، نمی گوید کشک. چرا کتک می زنی؟ گفت ماستی که او می گوید یعنی کشک.

کسی که بخواهد واقعاً صحبت های قرآنی کند باید مثل قرآن مَثَل بزند، ما خجالت می کشیم مَثَل بزنیم، می گوییم در مثل مناقشه نیست. ولی خداوند می گوید: إِنَّ اللَّهَ لَا يَسْتَحْيِي أَنْ يَضْرِبَ مَثَلًا مَا بَعُوضَةً فَمَا فَوْقَهَا، به یک پشه مَثَل بزند، مَثَل برای چه؟ چون با مَثَل خوب فهمیده می شود همه ی اینها کشک است، از کشک بدتان نیاید و الا هر چه بگویند شما می گویند یعنی کشک، ناراحت می شوید.

کتاب یادنامه صالح را بد نیست بگیرید، همه اش هم خواندنی است، برای یک حالتی آنهايي که خدمت ایشان رسیده اند که خوب است و آنهايي که نرسیده اند یکی از بزرگان را توصیف می کند، همه ی بزرگان یکی هستند، منتها فرض کنید بنده قبل از حضرت صالح علیشاه را درک نکردم، حضرت نورعلیشاه در سال ۱۳۳۷ قمری رحلت فرمودند، من در سال ۱۳۴۶ قمری یعنی ۹ سال بعد به دنیا آمدم. این است که من از آن وقتی که دیدم، حضرت صالح علیشاه بودند. در مطالب خیلی صحبت می کنم وقتی حاشیه می آید، متن فراموش می شود ولی

خود این شعر که در آنجا نوشته بودم:

چنان پر شد فضای سینه از دوست

که نقش خویش گم شد از ضمیرم

در آنجا نوشته بودم حالا روابط پستی خوب شده، دنیا جلو رفته، ما دیگر نمی‌توانیم با الاغ مسافرت کنیم، باید هواپیما باشد، ترن باشد، همه‌ی دنیا این‌طوری است، در ایران هم البته، الحمدلله الان روابط پستی و اینها... خوب شده، سابقاً هفته‌ای سه روز اتومبیل پستخانه از مشهد می‌آمد و می‌رفت. بین راه کیسه‌ها را می‌داد نامه‌هایی هم برای بیدخت بود می‌داد. کاغذهایی که برای حضرت صالح‌علیشاه بود را می‌آوردند؛ ما عصرها که پست می‌آمد می‌نشستیم، یک نامه‌ای را که ایشان می‌خواندند، بعد به من می‌دادند می‌گفتند بخوان. یکی از نامه‌ها را که من گرفتم و خواندم، دیدم یکی از فقرای بروجرد خدمت ایشان نامه‌ای نوشته است که یک آقای به بروجرد آمده و خیلی به درویشی حمله می‌کند و ما را خیلی ناراحت کرده، اقدامی بفرمایید. من نامه را خواندم و خدمتشان برگرداندم. چند شب بعد نامه‌ها را جواب می‌دادند. (هر وقت این خاطرات را می‌گویم یادم می‌آید از قصور خودم که نمی‌توانم به نامه‌های شما جواب بدهم، من را ببخشید. آنهایی که منتظر جواب نامه هستند و جواب نمی‌گیرند من را

ببخشید، چون نمی‌توانم. من را نفرین نکنید، من را دعا کنید که خداوند به خاطر شماها تا حالا من را نگه داشته، به خاطر شماها من امروز هستم) حالا به هر جهت، جواب نامه‌ها را می‌نوشتند، فرمودند می‌خواهم جواب نامه‌ی بروجرد را بنویسم (از آقایان بروجردی‌ها که هستند، اگر این نامه‌ی ایشان را، حتماً نویسنده‌ی نامه مرحوم شده، در آلبوم خانوادگی‌شان هست این نامه را بیاورند ما تکثیر کنیم و از آن استفاده کنیم، گم نشود، حیف است که این نامه‌ها گم شود) فرمودند می‌خواهم نامه بنویسم جواب آن آقا را بدهم، از من پرسیدند به نظر تو چه بنویسم؟ وقتی یک بزرگی، یک کاری ارجاع می‌دهد و بعد هم جوابش را می‌خواهد، خود خداوند همان قدرت جواب را مطابق مقتضیات به او می‌دهد؛ من گفتم به نظر من مرقوم بفرمایید شما به حرف‌هایش گوش بدهید، اما خیلی به این حرف‌ها اعتنا نکنید، فقط گوش بدهید، ببینید حتماً یک انسانی که دارد حرف می‌زند همه‌ی حرفش که دروغ نیست. لا اقل یک بار می‌گوید: لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، اینکه دروغ نیست. راست است. دقت کنید آن حرف‌های راست را با موچین بکشید (البته یادم نیست این را چگونه گفتم، حالا می‌گویم که گفته‌ام) حرف‌های راست را با موچین بکشید. آن اعتقادات صحیح را بگیرید، به مابقی گوش ندهید و اصلاً فراموشش کنید. در غیر این

صورت، شما بیشتر مُبَلِّغ او می‌شوید. آن وقت‌ها ضبط صوت نبود و الا می‌نشستید با ضبط صوت حرف‌های ما را ضبط می‌کردید چهل تا سی‌دی تکثیر می‌کردید که همه بشنوند. مستمعینی که آن آقا دارد، گوش می‌دهند، بعد می‌روند بیرون فراموش می‌کنند. برای اینکه یک عده‌ای از ایشان که اصلاً خدا را فراموش کرده‌اند، خدا هم آنها را فراموش می‌کند. یک عده‌ی دیگر نه، خدا را فراموش نکرده‌اند خدا را دارند، همان خداوند از اشتباه نجاتشان می‌دهد. اگر هم شما از بروجرد به جای دیگری تبعیدش کنید شما مُبَلِّغش می‌شوید، خیلی از این پرونده‌ها را دیدم که اشخاصی چیزی را که اصلاً مهم نبوده بزرگ کردند، از این راه عمل بکنید، فراموش بشود منتها خیلی که حساسیت به خرج بدهید، می‌فهمند قلقلکی هستید، همان جا را قلقلک می‌دهند. سرتان را پایین بیندازید و راه خودتان را بروید.

حرف‌هایم شاید خیلی مربوط به هم نباشد، من گفتم، خود شما به هم ربطش بدهید. چون حرف که می‌زنم شاید اوایل آن ارادی است، بعد نمی‌دانم، خودش می‌آید از همان منبعی که حرف می‌آید، شما خودتان به هم ربط بدهید.

چطور اعتقادمان صحیح، محکم و قوی شود؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

اعتقاد یعنی دانستن چیزهایی که وجود دارد به همان صورتی که وجود دارد. اعتقاد به خدا یعنی اینکه خدایی هست و این قدرت‌ها را دارد و آنها را اعمال می‌کند. اعتقاد به ولایت و امامت یعنی ولایت و قدرتی هست. حالا باید اعتقاد ما، موافق فطرت باشد. فطرت انسان طوری است که نیروی عظیمی به نام خداوند را می‌شناسد. بشر از همان اوّل همان طور که دیده یا خوانده‌اید، برای خود بتی درست می‌کرده است. بت یعنی چه؟ یعنی همان خدایی که مسلّط بر من است، منتها کم کم فهمیده این شکل و نقش خدای او نیست. بنابراین، اگر اعتقاد در مسیر واقعیت باشد ممکن است در وهله‌ی اوّل، جور در نیاید. فرض کنید کسی روزه بگیرد ولی نتواند خود را نگه دارد و خیلی گرسنه‌اش شود و چیزی بخورد. او بر خلاف اعتقاد خود این کار را کرده است، ممکن است در همان اوّل خوشش بیاید که غذایی خورده است، اما بعد چون مطابق مجموعه‌ی اعتقادات او نیست ناراحت می‌شود. در قرآن بارها عمل صالح یعنی کار خوب را همراه با اعتقاد صحیح مثل دو اسب درشکه می‌گویید. همه جا گفته: الَّذِينَ آمَنُوا

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۴/۲ ه. ش.

یعنی اعتقادش را درست کرده و عَمِلُوا الصَّالِحَاتِ و عمل صالح انجام داده، برای اینکه هر اعتقادی که داشته باشیم (بت پرست معتقد یا خداپرست معتقد) آن اعتقاد است که شخص را اداره می‌کند و می‌گوید که چه کار بکند و چه کار نکند؟ یک غیرمسلمان و بی‌اعتقاد هرگز در گرما به مگه نمی‌رود تا آن کارها را بکند ولی یک مسلمان معتقد اگر بتواند برود خوشحال هم هست. عمل صالح هم برای آن کسی که خداشناس نیست، این نیست که به مگه بیاید؛ به عنوان توریست ممکن است یک وقت بیاید، اما عمل صالح برای مسلمان این است که به مگه بیاید و عمل منطبق با اعتقاد خود را انجام دهد. بنابراین، اگر کار کسی بد است اعتقاد او بد است. اگر یک غیرمسلمان ثروتمندی به مگه نمی‌آید، به او چیزی نمی‌گوییم، چون اعتقاد او خراب است، چون بودایی و یا مثلاً مسیحی است و به او کاری نداریم. اما اگر مسلمان این کار را بکند، می‌گوییم: عمل تو غلط است. بنابراین، برای اینکه اعتقاد، صحیح و محکم شود باید عمل صالح منطبق با اعتقاد انجام شود. آن عمل صالح اعتقاد را قوی‌تر می‌کند و آن اعتقاد موجب می‌شود عمل قوی‌تر و صالح‌تر شود. این هم که در جواب گفتم: ما به دستورات رفتار نمی‌کنیم جهت آن این است که اگر دقیقاً با حواس جمع به دستورات رفتار کنیم و دل در بازار نباشد، اعتقاد ما منطبق

با عمل می‌شود. اعتقاد گاهی اوقات به دلیل نداشتن عمل ضعیف می‌شود ولی اگر عمل خوب داشتیم، همان اعتقاد هم قوی می‌شود. یک درویش اگر دستورات را رفتار کند اعتقاد او قوی‌تر می‌شود، اما نمی‌شود گفت: یک مسیحی یا بودایی اگر برود مگه و برگردد اعتقاد او قوی‌تر می‌شود. برای اینکه او زمینه‌ی این اعتقاد را ندارد.

مورد دیگر هم مسأله‌ی عادت است که بارها صحبت کرده‌ایم عادت در اعمال است، منتها همان طوری که اعمال اعتقاد به وجود می‌آورد عادت در اعمال هم، عادت در اعتقاد به وجود می‌آورد. بنابراین، باز به این نکته بر می‌گردد که عمل را باید صحیح و به موقع و بلکه بیشتر از اندازه‌ای که می‌شود، انجام داد. ان شاء الله.

حکمت ذکر نام خدا در آغاز هر کار چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

هست کلید در گنج حکیم

وقتی با نام خدا آغاز کردیم یعنی حکمتی دارد، که خدا کلید آن را به شما داده است؛ البته اگر از صمیم قلب باشد ولی اگر فقط به لفظ باشد، کلیدی که به ما داده، کلید کاغذی است؛ تا بخواهید در را باز کنید، خراب می‌شود یعنی همان که اگر به زبان هم بگویید فایده دارد. در آن مخمس شیخ بهایی (حافظه‌ام اکنون خوب نیست ولی یک وقتی کل آن را حفظ داشتم) آمده که:

تا کی به تمنای وصال تو یگانه

اشکم بود از هر مژه چون سیل روانه

خواهد به سر آید شب هجران تو یا نه؟

ای تیر غمت را دل عشاق نشانه

جمعی به تو مشغول و تو فارغ ز میانه

یعنی با حرف تو سرو کار دارند، ولی همین حرف هم خوب است؛ مثل کلید کاغذی است اما کلیدی که از مقوا ببرند و بدهند، قفل را باز نمی‌کند.

در زبان‌های هر ملتی به نحوی نام خداوند برده شده، در

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۴/۳۰ ه. ش.

خیلی از زبان‌ها غیر از نام، بعضی صفات الهی که موجب تمسک می‌شود، نیز ذکر شده است. از جمله در زبان فارسی که تکیه گاهش زبان زرتشت و پیغمبرش حضرت زرتشت است. چنانچه قدیمی‌ترین دین توحیدی نیز، دین زرتشت بوده (البته نه این دین زرتشتی که حالا هست.) دین زرتشتی حالا، مثل مسلمانی ما است، هیچ کدام با پیغمبر خود چندان ربطی ندارند. در این باره طنزی گفته شده که: در یک ماه رمضان، مسلمانی در مغازه‌ی خود غذا می‌خورد (ماه رمضان نباید غذا بخورد) یک رفیق یهودی داشت از آنجا رد می‌شد، صدا زد گفت: بفرمایید بنشینید، یهودی آمد و نشست و شروع به خوردن کرد. مسلمان گفت: من تعجب کردم، آخر برای یهودی‌ها که ممنوع است از غذای مسلمان‌ها بخورند. گفت: من در بین یهودی‌ها مثل تو هستم در میان مسلمان‌ها. بعضی از ما اینطور هستیم، نه یهودی هستیم و نه مسلمان.

بس که بیستند بر او برگ و بار

گر تو بینی شناسیش باز

این رسم راجع به قصه‌هایی که برای بچه‌ها در زبان فارسی می‌گویند هست که در اول قصه می‌گویند: یکی بود، یکی نبود، غیر از خدا هیچ‌کس نبود. آخر اگر یکی بود، چطور یکی نبود؟ یعنی

فقط یکی بود، یک فقط دارد یعنی فقط یکی بود و غیر از او هیچکس نبود. این درجه‌ی اعلای توحید است و به اصطلاح لَإِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ لا حَوْلَ وَ لا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ الْعَلِيِّ الْعَظِيمِ این است که آن را در اوّل قصّه با این عبارت مسجّع می‌گویند که برای بچه‌ها قابل توجّه باشد. البتّه ما همه بچه هستیم. برای اینکه این مسأله در ذهن بچه به وجود بیاید که برود دنبال درک و فهم آن و احیاناً با عقل هم معنایش را دریابد.

ضررهای آشکار کردن حالات درویشی چیست؟

چطور از انجام عبادت لذت ببریم؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

یکی دو بار گفته ام و قبلاً هم بزرگان گفته اند و در کتابها نوشته اند که حالاتی که به شما دست می دهد به زبان نیاورید و آشکار نکنید. آن شعری که می گوید: «دل پراز گفتگو و لب خاموش» یعنی این حالات را نگویند. بیان کردن حالات چند ضرر دارد. ضرر اول اینکه، شما در آن حالت متوقف می شوید و توقف در هر حالت بد است. این است که در بهشت هم نگفته اند ما می خواهیم چیزهای خوب را به شما بدهیم. در بهشت هر چه دل شما بخواهد برای شما می آید، ولو اینکه شما بخواهید یکی چکش به سر شما بزند، همان می شود یعنی حالتی را بر شما تحمیل نمی کنند. بنابراین خودتان را از جلو رفتن و درک معنویات بالاتر محروم می کنید.

ضرر دوم این است که زبان و گفتار که خداوند آفریده برای ارتباط با هم جنس است. حیوانات هم بین خود زبان دارند. زبان نه، همان نعره ای که می کشند هر کدام معنی دارد. ولی وقتی تنها هستند صدایی نمی کنند. خود ما وقتی تنها در خانه هستیم حرف

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۶/۶/۱۳۸۷ ه. ش.

نمی‌زنیم. البته بعضی با خودشان حرف می‌زنند که آن طبیعی نیست، غیر طبیعی است. منتها غیرطبیعی بی‌اهمیتی است و چون این حالاتی که به شما دست می‌دهد برای این نیست که به دیگران بگویند، بنابراین گفتن و به زبان آوردن آنها ضرر دارد.

ضرر سوم این است که اگر یک نفر حقه‌باز باشد از شناخت شما سوءاستفاده می‌کند. می‌فهمد شما به مال دنیا علاقه‌مند هستید از آن راه شما را گول می‌زند. می‌فهمد شما به خوردن و خوراک و لباس علاقه‌مند هستید از آن راه شما را گول می‌زند. شیطان همه‌ی راه‌ها را بلد است.

یک ضرر دیگری که برای دیگران دارد، این است که بعضی‌ها که این حالات را در دیگری می‌بینند آن را علامت ترقی می‌دانند که باعث راکد شدن بینندگان می‌شود. یکی به خود بدبین می‌شود و دیگری خیال می‌کند که هدف از درویشی و ذکر و نماز و دعا همین چیزهاست. می‌گویند من که ندارم چرا ندارم؟ وای!

هدف درویشی و عرفان این است که در درون خود تکامل پیدا کنید یعنی رفتار و اخلاق شما و عبادات شما رو به تکامل باشد. ممکن است در مسیر سلوک حالات مختلفی دست دهد، آن اشکالی ندارد، می‌آید و می‌رود. به هیچ‌حالی دلبستگی پیدا نکنید.

بگویید: حال خوبی است یا بدی است؛ مثل اینکه از اینجا می‌روید شمال، می‌خواهید چالوس بروید. همین که رد می‌شوید بین راه آسارا را می‌بینید که جای قشنگی است، می‌ایستید و چای می‌خورید و پا می‌شوید و می‌روید. دیگر آنجا سه چهار روز نمی‌مانید. اگر به آنجا دلبستگی پیدا کنید به اندازه‌ای است که بعد که سفر را برای دیگران تعریف کردید بگویید: در بین راه جایی به نام آسارا بود، خیلی خوب بود یک ربع نشستیم و رفتیم. پس دلبستگی به آن حالت پیدا نکنید. همان چیزی که عرفا در سطحی بالاتر می‌گویند دلبستگی به این دنیا پیدا نکنید. شما آمده‌اید اینجا، منزل می‌کنید و بعد هم از اینجا می‌روید. اینجا را منظم کنید یعنی منطبق با امر الهی رفتار کنید ولی دلبستگی به اینکه بخواهید اینجا بمانید نداشته باشید.

با بروز حالات، دیگران را هم دچار اشتباه می‌کنید و فکر می‌کنند به قول معروف علی‌آباد هم شهری است. می‌آیند و همین که رسیدند دیگر می‌خواهند بمانند که این درست نیست. بعد هم فکر کنید که ذکر و فکر و عبادات را چرا انجام می‌دهید؟ فرض کنید شما قبل از اسلام به دنیا آمده بودید، مثلاً ما در بیست سال، چهل سال قبل از بعثت هستیم، اگر در خواب حتی ببینید که کسی اینطور می‌شود و مرتب بلند می‌شود و می‌نشیند، می‌گویید: دیوانه

شده‌ای، به جای این حرکات بنشین حرف خود را بزن. ولی پنجاه سال بعد اگر چنین کسی را ببینید می‌گویید: عجب آدم عابد و زاهدی است. چرا؟ چون خدا گفته این اعمال را به این صورت انجام دهید. عبادت نماز و روزه، خود به خود معنایی ندارد. فرض کنید یک ژاپنی که عربی و فارسی نمی‌داند به ژاپنی نماز بخواند. می‌گویند: چه دارد می‌گوید؟ دیوانه شده است. عبادت را به خاطر انجام امر خدا بخواهید و از خدا بخواهید در آن عبادت و در آن کار برای شما لذت بیاورد. در دعایی است که عبارت عربی آن یادم نیست می‌گوید: «خدایا لذت مرا در عبادت خودت قرار بده، شوق مرا در رفتن به نزدیک خود قرار بده.» ولی اگر هم رغبت ایجاد نکرد، عبادت را بکنید. عبادت کاری به طور اعم است. وظیفه‌ی شما خدمت به مردم و انجام روزه و نماز و عبادت است و گفته‌اند که شما این کار را بکنید ولی لذت قرار دادن در عبادت را باید خدا بخواهد و بدانید ممکن است هر لحظه خداوند این کار را بکند و یقیناً می‌کند.

در هر قدمی که سالک به سمت خداوند برمی‌دارد شیطان با او مصاحب است. در مورد بعضی‌ها قرآن گفته است که (دقیقاً یادم نیست راجع به چه کسانی است) نُقِیْضُ لَهُ شَیْطَانًا فَهُوَ لَهُ قَرِیْنٌ^۱ به

۱. سوره زخرف، آیه ۳۶.

گردن او شیطانی آویزان می‌کنیم. شیطان همیشه همراه اوست. این مجازات خیلی بالاتری است که از خداوند می‌خواهم برای هیچکدام از ما ان شاء الله قرار ندهد. برای اینکه فَهُوَلَهُ قَرِينٌ یعنی در همه کار ما دقت می‌کند، حتی در نماز و روزه هم ممکن است دقت کند. در نماز، همین که ما نماز را به قصدی غیر از اطاعت از امر خدا یا اضافه بر اطاعت از امر خدا بخوانیم، همان تکه‌ی اضافه مانند شیطان است. بنابراین شیطان ممکن است در شوق شما به عبادت، در شوق شما برای سلوک، در انتخاب راه دخالت کند، آن وقت برای تشخیص این امر، قواعدی از پیش گفته‌اند. شعری می‌گوید: «سر همان جا نه که باده خورده‌ای». این طرف و آن طرف فایده ندارد. اگر واقعاً برای خدا بروید به هر طریقی بروید خدا راه خود را جلوی پای شما آسفالت می‌کند. بنابراین اگر هم یک مدتی از لحاظ ذکر و فکر بیکار بودید یا توجهات دیگری داشتید، وقتی حالت شما را برگرداند از همان وقت شکر کنید و کارهای شما قابل قبول است. ان شاء الله خداوند ما را از زلّات یعنی لغزش‌ها، نکه دارد.

عقل در مسائل طریقتی چه عقلی است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

راجع به عقل که می‌گویید از آقای سعادت‌علیشاه کسی پرسید عقل حجت است یا نه؟ ایشان فرمودند: عقل من یا عقل تو؟ عقل من حجت است اما عقل تو نه! عقلی که حجت است عقلی است که تابع شریعت و طریقت باشد. عقل الهی است یعنی عقل معاد نه عقل شیطانی. عقل شیطانی آن عقلی است که ما می‌گوییم معاویه داشت که معاویه را عقل عقلائی زمان می‌دانستند ولی علی علیه السلام فرمود اگر دقت کنید من از معاویه عاقل‌تر هستم ولی فقط دین خداوند جلوی من را می‌گیرد و الا از معاویه بیشتر بلدم به اصطلاح سیاست‌بازی کنم و عاقل‌تر هستم. چنین عقلی حجت نیست ولی عقلی که تابع امر الهی باشد، همان عقلی که کوشش کند در راه اینکه حکم خدا را پیدا کند نه کوشش کند در راه اینکه برتری خودش، آقای خودش را به رخ مردم بکشد و آنها را تحت انقیاد درآورد. چنین عقلی حجت نیست. ولی عقل الهی حجت است و اما عقلی که در طریقت می‌گویند آن عقلی است که مانع عشق الهی بشود که آن هم عقل نیست، شبه عقل است. چیزی است که خود را به صورت عقل درآورده

۱. برگرفته از مکاتیب عرفانی، تاریخ ۱۳۷۸/۷/۲۲ ه. ش.

است. در آنجا عقل حجت نیست. در مسائل دل، مسائل طریقتی، مسائل عشق الهی، آنچه به عنوان عقل می گویند حجت نیست. در واقع می توان گفت در این زمینه آنچه می گویند عقل نیست.

اجازه می‌پذیرد و مادر برای تشریف فرزند لازم است؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

کسی نامه‌ای یا رضایت‌نامه‌ای از پدر و یا مادرش گرفته بود که من راضی هستم فرزندم درویش بشود. اینجا محتاج به رضایت پدر و مادر نیست. البته رضایت پدر و مادر مسلماً در همه چیز شرط است اما در مسائل مذهبی، آنچه وظیفه‌ی مذهبی است مربوط به خود شخص است، فقط خود شخص. در این باره داستانی هست که نمی‌دانم قبل از آن جریان مهمانی حضرت رسول است یا نه، می‌گویند: حضرت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که خیلی کم سن و سال بود گفتند به وحدانیت خدا و رسالت من شهادت بده. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ گفت بروم و از پدرم بپرسم. حضرت قبول فرمودند. پدرش ابوطالب در ابتدا استاد پیغمبر یعنی مرشد پیغمبر بود که بنابر برخی روایات اجازه را ابوطالب به پیغمبر داد؛ منتها شاگردی که از استاد جلو زد. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ تا دم در رفت، بعد خدمت پیغمبر برگشت و گفت: آمده‌ام شهادتین بگویم. حضرت فرمودند پس چرا پیش پدرت نرفتی؟ گفت فکر کردم خداوند وقتی خواست مرا خلق کند و به دنیا بیاورد آیا از پدر و مادرم اجازه گرفت؟ من حالا به همان خدایی که مرا خلق کرده، می‌خواهم ایمان بیاورم. حضرت قبول کردند.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح چهارشنبه، تاریخ ۲۸/۸/۱۳۷۶ ه. ش.

تفاوت بین اشعار رودکی و مولوی در چیست؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ .

این روزها جشن‌هایی می‌گیرند که برای توضیح آنها باید فکری کنیم. آنوقت‌ها شاعر خیلی با ذوقی بود که حالا مرحوم شده اشعار و رباعی‌های خوبی می‌گفت و برای هر محفلی فی‌البداهه شعر می‌گفت. این بداهه‌گویی هم در دوران قدیم یک وسیله‌ی امتحان بود.

در روزنامه‌ی توفیق به عنوان طنز نوشته بود در یک مجلسی، وقتی که سخنرانی فلان کس تمام شد آقای فلان یک کاغذ از جیبش درآورد و بالبداهه رباعی سرود. بالبداهه‌اش را این طوری مسخره کرده بود. به هر جهت این آقایی بود که ممکن بود در یادبود مثلاً شمربن ذی‌الجوشن حضور پیدا کند، در یادبود علی بن ابی طالب هم همینطور و یا در یادبود سامی جمال مصری که آن وقت‌ها خیلی مشهور بود، البته از این جهت که زن وطن پرستی بود من یادمانده است.

حالا ممکن است یکی از شما بپرسد رودکی چطور شخصی بود؟ خیلی تجلیل می‌کنید. مولوی چطور شخصی بود؟ باز هم تجلیل می‌کنید. این دو نفر یعنی رودکی و مولوی در یک ردیف

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۷/۶ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

نیستند. درست است از آن دوران که اوّل بار شعر فارسی مطرح شد، کم‌کم شاعران با قریحه‌ای پیدا شدند. شعر مفصّلی هم در کتاب‌های تاریخ ادبیات نوشته‌اند که اوّل بار چه کسی شعر گفت که مفصّل است! به هر جهت دربار سامانیان و دربارهای پادشاهان هزار جرائم هم کردند، اما این را هم باید بگویند که «عیب می‌جمله بگفتی هنرش نیز بگوی».

مثلاً همان دربار محمود غزنوی چه بلایی سر فردوسی آورد؟ ولی اشعار ادبی و ادبیات امروز ایران مقداری مرهون اوست. البته آن قدر خون از هندوستان جاری کرد که می‌گویند با آن خون حکومتش را آبیاری کرد ولی این اشعار از آبیاری آن خون‌ها نبود. به هر جهت هر کسی هر قضاوتی می‌کند به جای خودش. کما اینکه چند بار صحبت شده، یک بار حضرت صادق علیه السلام فرمودند وقتی که مجلس شعر و شاعری است و از شعر بحث می‌کنید، یزید در صدر مجلس است یعنی شاعر زبردستی بود. البته ما بعد هم کسی را آنجا می‌فرستیم، گردنش را می‌گیرد و می‌اندازد همان جایی که باید باشد. ولی رعایت این قسمت را هم باید بکنیم.

بله مولوی مرد بزرگی بود، عارف بزرگی بود تا وقتی که قدم به عرفان نگذاشته بود، من شعری از او ندیدم، تا این وقت در هیچ جا کلمه‌ی عشق را به کار نمی‌برد، شاید اگر هم کسی به کار می‌برد

در دهانش می‌زد؛ ولی بعد مقدمه‌ی مثنوی و زندگی خودش، از عشق الهی بود. این مرد در همه‌ی زمینه‌ها قریحه داشت، بعد که وارد عرفان شد آن دیگ درونی جوش آمد، وقتی جوش آمد سرمی‌ریزد. آن سرریزش این شعرهایی است که گفته است. مولوی اگر شعر هم نمی‌گفت مولوی بود یعنی اگر همین که به شعر گفته، به نثر می‌گفت امروز باز هم از او تجلیل می‌کردیم. چه کسی باید در اشعار مولوی بحث کند؟ کسی باید بحث کند که اگر هم درونش به جوش نیامده، حرارت این را داشته باشد که درک کند. شعر مولوی، شعر نیست، ما برای شعر بودن نمی‌خوانیم. ما شعر مولوی را می‌خوانیم برای اینکه می‌گوید:

جسم خاک از عشق بر افلاک شد

کوه در رقص آمد و چالاک شد^۱

یکی دیگر می‌گوید:

نه کرسی فلک نهد اندیشه زیر پای

تا بوسه بر رکاب قزل ارسلان زند

نه کرسی فلک یعنی تمام مسیر ستارگان، اینها را روی هم بگذارد تا روی آنها بنشیند و دهانش به زانوی قزل ارسلان برسد و بوسه بزند، این دیگر حدّ اعلاّی اغراق است یا آن شاعر دیگر برای

۱. مثنوی معنوی، تصحیح توفیق سبحانی، تهران، روزنه، ۱۳۸۶، دفتر اول، بیت ۲۵.

ماه هلال و نه برای ماه بدر می‌گوید:

ای ماه چو ابروان یاری گویی
 یانی چو کمان شهر یاری گویی
 نعلی زده از زرع یاری گویی
 در گوش سپهر گوشواری گویی

آن شاعری که این را می‌خواهد تحلیل کند یا در دیوانش این را انتخاب کند، آن شاعر نمی‌تواند شعر مولوی یا حافظ را انتخاب کند. این است که می‌بینید دیوان‌ها، به خصوص منتخباتش خیلی متفاوت است.

از منتخباتی که مرحوم آقای حاج شیخ اسدالله ایزدگشسب ناصرعلی از دیوان شمس به نام *جذبات الهیه* کردند، معلوم است که او یک عارف است. کسی که مولوی را می‌شناخته، نه شعر دیوان مولوی را. آن را انتخاب کرده و شرح داده است ولی اینهایی که این را انتخاب می‌کنند، شعر مولوی را مثل یک دیوان می‌دانند مثل *دیوان قآنی*، *دیوان ایرج میرزا*، *دیوان عبید زاکانی*، *دیوان شمس*، *دیوان حافظ*. همه‌ی اینها را پهلوی هم می‌گذارند و از همه یک جور استفاده می‌کنند. اصلاً مجلس اینها غیر از هم بوده، دیوان‌هایشان را هم اگر پهلوی هم بگذارید (اگر دیوان‌ها جان داشتند) اینها یک طرف و آنها طرف دیگر می‌ایستادند.

نمی‌گویم بد است، صحبت قضاوت نیست، منظور دو نوع است. آن وقت اینها برای خودشان معمولاً بت هم می‌تراشند. در مورد مولوی هم محققان بالنسبه زیاد بودند، بعضی‌ها ذوق عرفانی داشتند، جالب‌تر صحبت کردند، مثل همین زرّین کوب.

ولی کسانی را بت حساب می‌کردند، بعضی‌ها که در سنّ ما هستند آنها را دیده‌اند، استاد ما بوده، درس می‌داده، می‌شناسیم و آشنا هستیم. مثلاً یکی از آنها حافظه‌ی خیلی قوی داشت و همه‌ی اشعار مثنوی را حفظ می‌کرد. این عارف نمی‌شود، این آرشیو می‌شود یعنی بایگانی. آن وقت از او هم مثال می‌زنند. این مثال را من چند بار گفتم. مثلاً منتخباتی دیدم از یک استاد خیلی مشهور (البته اگر همه‌ی قسمت‌ها را رعایت کند، استاد هم هست) بعد از آنکه آن شعر «آنان که طلبکار خدایید، خود آییند» را انتخاب کرده، نوشته: «آنان که طلبکار خدایید، خدایید» یعنی خودتان خدایید. بعد در شرحش گفته است: فلان استاد، همان بتشان، او می‌گوید: مولوی هم مثل همه‌ی صوفیه به خودخدایی قائل بودند. این حرف از اصل و ریشه غلط است. یادبود و بزرگداشت دو استاد در دو زمینه، مولوی در زمینه‌ی عرفان و به زبان آوردن مسائلی که به زبان نمی‌آید.

خودش می‌گوید:

گر بریزی بحر را در کوزه‌ای

چند گنجد قسمت یک روزه‌ای^۱

ولی به هر جهت این هنر را مولوی، سعدی، حافظ، همه‌ی اینها دارند. این استاد با آن استادی که بتواند عواطف عادی مردم را به زبان شعری درآورد فرق می‌کند، این مسلط بر کلمات است و مولوی مسلط بر معانی. آن زیر بار کلمات است و این یکی سوار بر کلمات است. البته هر دو گروه برای ما اهمیت دارند. مولوی که در واقع استاد ماست، امثال رودکی نیز چون بازمانده‌ی دوران قبل ایران پندار نیک، گفتار نیک، کردار نیک، بودند ما را به گذشته وصل می‌کند که ملتی نیستیم که از زیر بته درآمده باشیم که به قول یک نویسنده یک چند وقتی در منابر، وعاظ برای اینکه نشان بدهند ما که هستیم، از ولتر، ویکتور هوگو و اینها مثال می‌آوردند. البته مثال بیاورند، اشکال ندارد، نه اینکه غلط است، ولی ما خودمان استاد بهترش را داشتیم، منتها ما شاگرد لایقی نبودیم که حفظ کنیم. رودکی در وطن پرستی (البته باید گفت در وطن دوستی، لغت وطن پرستی متداول شده، و الا پرستش هیچ جایز نیست، جز برای خدا) در وطن دوستی اشعاری که دارد:

۱. مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت ۲۰.

یاد یار مهربان آید همی
بوی جوی مولیان آید همی
میر سروست و بخارا بوستان
سرو سوی بوستان آید همی

میل به وطن از بوی جوی مولیان برایش بیشتر اهمیت دارد. همه‌ی این اشعار برای ما ایرانی‌ها خاطره‌انگیز است. این است که تجلیلی از برخی شاعران قدیم می‌شود.

البته سعدی در درجه‌ی اوّل هر دو هنر را داشته، هم هنر بیان معانی در قالب کلمات و هم اعتقاد به دیگ درونی در حال قلیان؛ مولوی هم همین‌طور. هر دو در سیری بودند. متأسفانه در زمان ما مبالغه و تعصّب زیاد شده، مثلاً اوایل می‌گفتند قرار است مقبره‌ی فردوسی را خراب کنند. فردوسی هم از همان شعرا بوده، فقط در لباس داستان شعر گفته است. آقای دکتر آزمایش کتابی راجع به شرح حال فردوسی نوشته که انتساب فردوسی به سلسله‌ی عرفانی را نشان می‌دهد. می‌گویند شیخ ابوالقاسم گورکانی هر شب سر مقبره‌ی فردوسی، برایش فاتحه و اخلاصی می‌خواند خود شیخ فرموده است که خواب دیده که فردوسی در باغ بزرگ زیبایی راه می‌رود شیخ هم آنجا بوده به هم برخورد کردند. شیخ از فردوسی می‌پرسد این باغ برای کیست؟ گفت این باغ برای

من است، به من دادند. پرسید چرا؟ گفت: برای یک شعر من که:

جهان را بلندی و پستی تویی

ندانم چه‌ای هرچه هستی تویی

فردوسی هزاران هزار شعر مثل این دارد منتها همان حرفی

که باید به زبان عادی بگوید به شعر گفته است.

رحم الله معشر الماضین^۱

که به مردی قدم سپردندی

راحت جان بندگان خدای

راحت جان خود شمردندی

باری آنان که زنده می‌نشوند

کاش این ناکسان بمردندی^۲

۱. خداوند تمام گذشتگان را رحمت کند.

۲. کلیات سعدی، تصحیح مظاهر مصفا، تهران، روزنه، ۱۳۸۵، قطعه‌ها، ص ۱۰۶۶.

آیا در قدیم خانقاه در مقابل مسجد بوده است؟^۱ بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

در مورد خانقاه، شما هم اوضاع اجتماعی و هم اوضاع تاریخی را باید در نظر بگیرید. از لحاظ تاریخی خانقاه در جهت رقابت با مسجد نبود و به قول شما در مقابل مسجد نبود. بلکه در قدیم، هم مساجد کم بود و هم اماکن سکونت و پذیرایی مثل رستوران و هتل و امثال اینها. در اویش هم که یا به دیدار یکدیگر و یا برای زیارت مقابر می آمدند، محلی برای سکونت نداشتند. این است که محلی برای این منظور به نام خانقاه درست کردند. خانقاه یا خانگاه در لغت یا به معنای سفره خانه است یا به معنای جای خانه ولی به هر تقدیر به هیچ وجه در مقابل مسجد نبوده است.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی، تاریخ ۶/۲/۱۳۸۰ ه. ش.

چرا بعضی سعی می‌کنند عرفان و تصوّف را از اسلام جدا کنند؟^۱

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ.

ایرانی‌ها پیرو علی هستند که قرآن و اسلام ناطق است. چون این خلط مبحث‌ها ممکن است برخی را دچار اشتباه کند، اصل اسلام مال عرفان است.

در هفتاد سال حکومت ضدّ مذهبی شوروی، عرفا اسلام را نگه داشتند و گذاشتند تا به دوره‌ی ما رسید. مثلاً یک نفر در آن گوشه‌ی «دماغه‌ی امید» بگوید من عارف و رهبر عرفان هستم و بعد یک چرندیاتی بگوید یا انجام دهد، دشمنان عرفان و تصوّف می‌گویند ببینید تصوّف این حرف‌ها را دارد. نه آقا! اصلاً آن حرف‌ها و آن اشخاصی که اینطور حرفی زده را ما قبول نمی‌کنیم.

همه‌ی این نیرنگ‌ها را دشمنان اسلام و دشمنان عرفان به کار بردند و می‌برند. همانطوری که در جنگ‌های تن‌به‌تن یکی سعی می‌کند دشمنش را بکشد، اگر نتوانست اقلّاً دستش را جدا می‌کند که نتواند کار کند. حالا دشمنان اسلام می‌خواهند دست اسلام را جدا کنند و عرفان و تصوّف را از اسلام جدا کنند و بگویند عرفان، تصوّف اصلاً اسلام

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۸/۱۱ ه. ش. (جلسه برادران ایمانی)

نیست و این عرفا و متصوّفه این حقّه را زدند برای اینکه
اسلام را خراب کنند، یاللعجب! همه‌ی بزرگان عرفان و
کتاب‌هایشان سراسر اسلام را نگه داشت.

مثلاً متغیر شدن نعمت با تبدیل نعمت به نعمت چیست؟^۱

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ.

معنای بعضی جملات را به صورت ظاهر می‌فهمیم چون لغاتی ساده است ولی چگونگی آن را نمی‌فهمیم. یکی از عباراتی که در دعای کمیل هست، چند تا خواسته را پشت سر هم از خدا می‌خواهد که اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَةَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَنْزِلُ التَّقَمُّمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ، خدایا بر من ببخش آن گناهانی را که نعمت‌ها را تغییر می‌دهد یعنی چطور نعمت را تغییر می‌دهد؟ نعمت که از جانب خداوند سرازیر می‌شود تا به ما برسد این چطوری و کجا تغییر می‌کند؟ در درگاه خداوند که هیچ تغییری در کار نیست. پس این به واسطه‌ی وجود ما و به واسطه‌ی هدف این نعمت است. من خیلی نامه نوشته‌ام البته مدتی است نمی‌توانم بنویسم ولی آن وقت‌ها که خیلی می‌نوشتم، نامه‌هایی مثلاً به شهر اصفهان، شیراز می‌نوشتم مأمور پست محل می‌رفت به آدرس مورد نظر بعد می‌نوشت شناخته نشد و یک مهر می‌زد و این نامه برمی‌گشت که فرستنده معلوم و مشخص است، گیرنده نامعلوم است. نعمتی که خدا می‌فرستد فرستنده‌ی آن معلوم است، معلوم می‌شود آن کسی که باید بگیرد، لیاقت ندارد.

۱. برگرفته از گفتارهای عرفانی صبح یک‌شنبه، تاریخ ۱۳۸۷/۹/۳ ه. ش.

(می‌گویند فرشته‌ای به نام بُدّوح نامه‌ها و پیغام‌ها را می‌رساند، قدیم که رسم بود در نامه ۲۴۶۸ می‌نوشتند، کنایه از بُدّوح است: ب «۲»، د «۴»، و «۶»، ح «۸») اینکه نامه را می‌رساند نگاه می‌کند که نعمت الهی برای کسی فرستاده می‌شود که لیاقت دارد و اگر هم لیاقت ندارد می‌فهمد این نعمت از کجاست و شکر آن نعمت را بجا می‌آورد. نه اینکه به مثل مشهور دست به سفره و مشت به پیشانی، روی زمین خدا راه می‌رود و نعمت خدا را می‌خورد بعد هم می‌گوید خدا کیست؟

پس معلوم است که اگر تغییری هست (تُغَيِّرُ النَّعْمَ) گناهای که نعمت را تغییر می‌دهد، از ناحیه‌ی ماست. منشأ متغیر شدن نعمت، ما هستیم. نه اینکه گناهایی که نعمت را تغییر می‌دهند همیشه یک کار را می‌کند، نه! بعضی جاها ممکن است متفاوت باشد. در مثال‌هایی که می‌زنیم می‌بینید باران که الان می‌آمد من بین راه گفتم، حالا ترافیک یک کمی سبک‌تر می‌شود، اگر ساعات رفت و آمد به ادارات تمام شود ولی باز هم ترافیک هست آدم در ترافیک گیر می‌کند، نه راه عقب دارد نه جلو. من شده آن وقتی که خودم رانندگی می‌کردم خیابان‌های وسیعی هست مثل تخت طاووس یا عباس‌آباد که یک طرفه است، از آن وسط خیابان می‌رفتم، در راه‌بندان گیر می‌کردم، در ماشین می‌نشستم نه

می‌توانستم جلو بروم و نه عقب، نه دست راست، نه دست چپ، نه می‌توانستم کنار بروم که ماشین را در گوشه‌ای بگذارم و پیاده شوم. مجبور بودم در همین وضعیت وسط خیابان بمانم و جوش بزنم و خود را بخورم. این ناراحتی از ترافیک که گفتم برای اینکه مثال مشخصی باشد، همین باران، بطور معمولی نعمت خداست. چون خدا گفته از زمین خشک برای شما باران فرستادیم و از آن، حیات خلق کردیم. الان هم رعیت‌ها، کشاورزان از این باران بهره‌مند می‌شوند. البته خود من هم کشاورز هستم منتها لیاقت آن را نداشتم، کار سنگین‌تری که حتماً لیاقت بیشتری دارد، دارم. این باران رحمت است، نعمت است ولی نعمتی است که وقتی به ما مردم می‌رسد نعمت می‌شود یعنی ترافیک و از کار افتادن و تلف شدن وقت و همه و همه.

این دعا می‌گوید: خدایا ببخش بر من آن گناہانی را که نعمت را تغییر می‌دهد. این یک مثال است. در مورد همین مثال باران بررسی کنیم که باران نعمتی است که به ما رسیده، تغییر کرده و نعمت شده. ببینیم آن گناہی که ما کردیم چیست که اینطوری شده؟ اینجا دیگر خود شما فکر کنید که چیست؟ در ترافیک می‌بینیم ماشین که از هوا نمی‌افتد از فلان کشور وارد می‌شود. یکی هم ما درون خودمان و فکر خودمان یک موضوعاتی

وجود دارد که اینها مثل فرض بفرمایید یک دانه میکروب است یعنی جاننداری که خیلی ریز است. در آزمایشگاه‌ها وقتی این میکروب ریز و کوچک در ظرفی می‌افتد دیده نمی‌شود و همه چیز را آلوده می‌کند. حالا در درون ما یکی از آن میکروب‌ها هست که وقتی نعمت می‌آید به جای آنکه از آن نعمت بهره ببریم آن را تبدیل به نعمت می‌کنیم، *تُغَيِّرُ النِّعَمَ*، این چیست؟ خودتان فکر کنید در زندگی یک کلیاتی هست، یک جزئیاتی هست. هر کسی می‌تواند فکر کند که آن میکروب درونی و فکری خودش چیست که همه‌ی چیزها را خراب می‌کند.

البته این دعای کمیل است (همه اسم کمیل را شنیده‌اید) که علی عَلَيْهِ السَّلَامُ به کمیل دستور داد. در جای دیگر در همین دعا هست که *اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ النِّقَمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ النِّعَمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَحْبِسُ الدُّعَاءَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنَزِّلُ الْبَلَاءَ*، خدایا بر من ببخش آن گناهایی را که از اول نعمت نازل می‌کنی، آنجا نعمت نازل کرده به ما که رسید نعمت می‌شود، ولی اینجا می‌گوید گناهایی را که از همان اول نعمت نازل می‌کند. تبدیل نعمت به نعمت مثل همین باران، ما از خدا باران نخواستیم ما آفتاب می‌خواهیم. رعیت، کشاورز باران می‌خواهد. خدا می‌گوید: به حرف کدامیک از شما گوش بدهم؟ اگر از خدا بخواهیم گاهی

هیچکدام را گوش نمی‌دهد. مثل حالا، می‌گوید: آفتاب نمی‌دهم ابر می‌آید و می‌گوید باران نمی‌دهم. ابر برای شما گرما و حرارت می‌دهد. یا ما از خدا باران می‌خواهیم، کشاورز هم باران می‌خواهد آنجاها باران می‌آید خیلی هم شاد و خوشحال هستند بعد آب آنجا جمع می‌شود و اینجا می‌آید. به اینجا که می‌رسد، سیل می‌شود. ما از خدا آفتاب خواستیم، سیل آمد. چرا؟ آن کشاورز باران خواست خدا به حرف او گوش داد، خدا از اوّل برای ما نعمت فرستاد. این آب گرفتگی شهرها و این سیل‌ها که می‌آید از اوّل خدا نعمت فرستاده است. یا گاهی بلا می‌شود. بلایی می‌فرستد بیماری‌هایی که اپیدمی می‌شود، زلزله‌ها یا امثال اینها. البته ممکن است این برای بعضی‌ها مبهم باشد که سیل و زلزله چه ربطی به این دارد که ما خوب باشیم یا بد باشیم؟ حالا ما این را می‌گذاریم به حساب آن کسی که ما به او معتقد هستیم که از یک منبع علمی حرف می‌زند او به ما اینطوری گفته مثلاً گفته ربا بی‌برکتی و خشکسالی می‌آورد، آخر ظاهراً ربا چه ربطی به آسمان دارد؟ به آسمان ربطی ندارد، ولی به آسمان دل ما ربط دارد. به هر جهت این دعای کمیل را همین طوری با مطالعه بخوانید. نه اینطور که شامی می‌روند و بعد دعا، نه! و به عباراتی که دارد دقت کنید که معنای آن را بفهمید خیلی خوب است. اگر یک دوره اینطور خواندید و معنای آن را

فهمیدید آن وقت روحیه و فکر شما این آمادگی را دارد که این را به عنوان دعا هم بخوانید و الا همینطور کافی نیست یا برای ادعیه‌ی بیماری، آخر همین دعا می‌گوید که یا مَنْ اسْمُهُ دَوَاءٌ وَ ذِكْرُهُ شِفَاءٌ وَ طَاعَتُهُ غِنَى، ای کسی که یاد تو شفا می‌دهد نام تو که بگویند مثل دواست عبادت تو ثروتی است اَرْحَمُ مَنْ رَأْسِ مَالِهِ الرَّجَاءُ وَ سِلَاحُهُ الْبُكَاءُ، خدایا به من که سرمایه‌ام فقط این است که به تو امیدوارم و اسلحه‌ای که دارم گریه است.

حالا بگذریم، اگر وقتی مجال شد و حالش را داشتیم دعای کمیل را می‌خوانیم و از اول به عنوان فهمیدن معنی کنیم. یک وقت هست که می‌گوییم: آتش داغ است، برق هم که گاهی رد می‌شود داغ می‌شود یک وقت دست می‌زنی می‌بینی داغ است. حالا ما می‌خواهیم همین طوری بگوییم که دعای کمیل داغ است. وقتی تمام شد به آن دست بزنییم ببینیم داغ است.

بعضی می‌نویسند از خدا دل روشن می‌خواهیم، بخواه خیلی خوب است. ولی همین، «می‌خواهم» ندارد دیگر. اگر تشنه‌ای، لیوان آب در طاقچه است پاشو بردار. هی داد بزن من تشنه‌ام من تشنه‌ام، ممکن است یک وقت کسی پیدا شود بگوید به این تنبل یک لیوان آب بدهید. همه‌ی اینها صحیح. خیلی اوقات انسان در این مسیر می‌خواهد خود را گول بزند. دقت کنید همه در زندگی،

بعضی مواقع برای خود توجیه پیدا می‌کنند که این کار که من می‌کنم صحیح و خوب است. از اوّل می‌داند که صحیح نیست. ولی وقتی کار را کرد می‌گردد برایش دلیلی بیاورد. مثل اینکه فرد دیگری انجام داده و می‌خواهد او را تبرئه کند.

یکی گفته من فقط مجالسی که در آن قرآن خوانده می‌شود را دوست دارم. حالا قرآن اگر به فارسی بود و شما می‌فهمیدید، می‌خواندید؟ قرآن نه، همین دعای *اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تَهْتِكُ الْعِصْمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُنْزِلُ النَّقْمَ اللَّهُمَّ اغْفِرْ لِي الذُّنُوبَ الَّتِي تُغَيِّرُ الِتَّعْمَرَ* و... مفصل است، اگر به فارسی بود نمی‌خواندید. چرا؟ نه اینکه همه، اما غالباً نمی‌خواندید. دارم خود گول زدن را شرح می‌دهم چون به شما می‌فهماند که نعمت‌هایی که خداوند تبدیل به نعمت کرده از دست خود ماست. اگر معنی آیه را می‌فهمیدید *ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ*^۱، فساد در دریا و زمین ظاهر شد به واسطه‌ی آنچه مردم کردند. البته قرآن خواندن ثواب هم دارد. درویش‌ها در ورقه‌ی او را موظف شده‌اند که هر روز، هر اندازه برایشان امکان دارد قرآن بخوانند. در اینکه خواندن قرآن واجب و لازم است حرفی نیست. آمده‌اند تقسیم هم کرده‌اند اوّلاً به سوره که خود پیغمبر تقسیم کرده، بعد ۱۲۰ حزب کرده‌اند که بتوانید

تدریجاً بخوانید. اما گوش دادن به قرائت قرآن هم ثواب دارد، خوب است. گفتند که **وَإِذَا قُرِئَ الْقُرْآنُ فَاسْتَمِعُوا لَهُ وَأَنْصِتُوا**^۱، وقتی قرآن خوانده می شود گوش بدهید و فکر کنید. **وَأَنْصِتُوا** را ما فراموش کرده ایم. اینهاست ولی قرآن برای همه ی ماست. ما ایرانی ها، جمعیت کوچکی هستیم که فارسی حرف می زنیم. اکثریت عرب ها قرآن را مثل فارسی که ما می خوانیم، می خوانند چرا از شرح آن گریزان باشیم و بگوییم به قرآن گوش بدهیم. برای اینکه می خواهیم خود را گول بزنیم. می خواهیم بگوییم ما قرآن می خوانیم. اگر به قرآن خواندن باشد که یک محقق ژاپنی هم قرآن را می خواند. خیلی بیشتر از ما هم قرآن را خوانده. ما می خواهیم بگوییم نه، اینطور قرآن خواندن فایده ندارد. زور زدن برای حفظ کردن قرآن فایده ندارد. قرآن خودش باید در ذهن حفظ شود و هر مجلسی که معنای قرآن را می گوید، گوش دادن به آن مفید و خوب است.

فهرست جزوات قبل

شماره	عنوان	تیمیت
۱	گفتارهای عرفانی ^۱ (قسمت اول - دی و بهمن ۱۳۸۶)	
۲	گفتارهای عرفانی (قسمت دوم - بهمن ۱۳۸۶ تا فروردین ۱۳۸۷)	
۳	گفتارهای عرفانی (قسمت سوم - اسفند ۱۳۸۶ تا خرداد ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت اول)	
۴	گفت وگوهای عرفانی ^۲ (قسمت اول - متن ۶ مصاحبه - تابستان و آذر ۸۶ اردیبهشت، مرداد و آذر ۸۷)	مجموعه شماره یک: ۸۰۰۰ تومان (شامل ۱۳ جزوه)
۵	مکاتیب عرفانی ^۳ (قسمت اول ۷۶-۱۳۷۵)	
۶	استخاره (همراه با سی دی صوتی)	
۷	مقدمه ی روز جهانی درویش	
۸	مکاتیب عرفانی (قسمت دوم ۷۹-۱۳۷۷)	
۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهارم - اردیبهشت، خرداد و تیر ۱۳۸۷)	
۱۰	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجم - تیر ۱۳۸۷)	
۱۱	گفتارهای عرفانی (قسمت ششم - مرداد و شهریور ۱۳۸۷)	
۱۲	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتم - شهریور ۱۳۸۷)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوم)	
۱۳	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت اول)	مجموعه دو: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)
۱۴	حقوق مالی و عشریه (قسمت اول)	
۱۵	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتم - مهر ۱۳۸۷)	
۱۶	مکاتیب عرفانی (قسمت سوم ۱۳۸۰)	

۱. گفتارهای عرفانی: بیانات صبح‌های شنبه، یک‌شنبه، چهارشنبه، پنج‌شنبه، جمعه و مناسبت‌ها.

۲. گفت وگوهای عرفانی: مجموعه ی مصاحبه‌ها.

۳. مکاتیب عرفانی: مجموعه ی پاسخ به نامه‌ها.

مجموعه سه: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت نهم - مهر ۱۳۸۷)	۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت دهم - مهر و آبان ۱۳۸۷)	۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت یازدهم - آبان ۱۳۸۷)	۱۹
	گفتارهای عرفانی (قسمت دوازدهم - آبان و آذر ۱۳۸۷)	۲۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت سیزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۱
مجموعه چهار: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت اول)	۲۲
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت اول)	۲۳
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت اول)	۲۴
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سوم)	-
	مکاتیب عرفانی (قسمت چهارم ۸۱-۱۳۸۰)	۲۵
مجموعه پنج: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت چهاردهم - مردادالی آذر ۱۳۸۷)	۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت پانزدهم - آذر ۱۳۸۷)	۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شانزدهم - آذر و دی ۱۳۸۷)	۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفدهم - دی ۱۳۸۷)	۲۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهارم)	-
مجموعه شش: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هجدهم - دی و بهمن ۱۳۸۷)	۳۰
	گفتارهای عرفانی (قسمت نوزدهم - بهمن ۱۳۸۷)	۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیستم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و یکم - اسفند ۱۳۸۷)	۳۳
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پنجم)	-
۲۰۰ تومان	نقشه راهنمای موقعیت مزار سلطانی بیدخت در کشور ایران	-
مجموعه هفت: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	مکاتیب عرفانی (قسمت پنجم ۸۳-۱۳۸۲)	۳۴
	مکاتیب عرفانی (قسمت ششم ۱۳۸۴)	۳۵
	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (قسمت دوم)	۳۶
	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت دوم)	۳۷
	مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت اول)	۳۸

		مکاتیب عرفانی (قسمت هفتم ۸۷-۱۳۸۴)	۳۹
مجموعه هشتم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت سوم)	۴۰
		شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق) (قسمت چهارم)	۴۱
		شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (قسمت دوم)	۴۲
		مجموعه دستورالعمل ها و بیانیه ها (قسمت دوم)	۴۳
مجموعه نهم: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و دوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و سوم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۵
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و چهارم - فروردین ۱۳۸۸)	۴۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و پنجم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۴۷
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت ششم)	-	
مجموعه ده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و ششم - مرداد ۱۳۸۹)	۴۸
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هفتم - مرداد و شهریور ۱۳۸۹)	۴۹
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و هشتم - شهریور ۱۳۸۹)	۵۰
		گفتارهای عرفانی (قسمت بیست و نهم - شهریور و مهر ۱۳۸۹)	۵۱
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی ام - مهر ۱۳۸۹)	۵۲
مجموعه یازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و یکم - اردیبهشت ۱۳۸۸)	۵۳
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و دوم - اردیبهشت و خرداد ۱۳۸۸)	۵۴
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و سوم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۵
		گفت و گوهای عرفانی (قسمت دوم - عرفان در کار اداری - بهار و تابستان ۱۳۸۹)	۵۶
		گفتارهای عرفانی (قسمت سی و چهارم - خرداد ۱۳۸۸)	۵۷

مجموعه دوازده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۵۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و پنجم - خرداد و تیر ۱۳۸۸)
	۵۹	درباره‌ی حقوق مالی و عشریه (قسمت دوم)
	۶۰	خانواده و اختلافات خانوادگی و علل عمده (قسمت دوم)
مجموعه سیزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۱	گفت‌وگوهای عرفانی (قسمت سوم - سال‌های ۸۹ - ۱۳۸۸)
	۶۲	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت اول)
	۶۳	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت دوم)
	۶۴	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت سوم)
	۶۵	رفع شبهات با گزیده‌هایی از بیانات (قسمت چهارم)
مجموعه چهارده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	۶۶	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و ششم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۷	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هفتم - تیر ۱۳۸۸)
	۶۸	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و هشتم - تیر و مرداد ۱۳۸۸)
	۶۹	گفتارهای عرفانی (قسمت سی و نهم - مرداد و شهریور ۱۳۸۸)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هفتم)
مجموعه پانزده: ۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت هشتم)
	-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت نهم)
	۷۰	مُلَخَّص گزارشات در مورد عرفان (هدیه نوروزی ۱۳۹۰)
	۷۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهلم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۲	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و یکم - شهریور ۱۳۸۸)
	۷۳	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و دوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۴	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و سوم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۵	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و چهارم - مهر ۱۳۸۸)
	۷۶	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و پنجم - مهر و آبان ۱۳۸۸)
	۷۷	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و ششم - آبان ۱۳۸۸)
	۷۸	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هفتم - آبان و آذر ۱۳۸۸)
۷۹	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و هشتم - آذر ۱۳۸۸)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دهم)	
۸۰	شرح فرمایشات حضرت سجاد <small>علیه السلام</small> (شرح رساله حقوق)	

۸۱	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت اول)	
۸۲	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت دوم)	
۸۳	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت سوم)	
۸۴	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت چهارم)	
۸۵	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت پنجم)	
۸۶	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت ششم)	
۸۷	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هفتم)	
۸۸	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت هشتم)	
۸۹	گفتارهای عرفانی در سفرهای بیدخت (قسمت نهم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت یازدهم)	
۹۰	مکاتیب عرفانی (اسفند ۱۳۷۵ الی خرداد ۱۳۸۷)	۵۰۰ تومان
۹۱	گفتارهای عرفانی (قسمت چهل و نهم)	
۹۲	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاهم)	
۹۳	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و یکم)	
۹۴	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و دوم)	
۹۵	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و سوم)	
۹۶	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و چهارم)	
۹۷	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و پنجم)	
۹۸	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و ششم)	
۹۹	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هفتم)	
-	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت دوازدهم)	
۱۰۰	شرح فرمایشات حضرت صادق <small>علیه السلام</small> (تفسیر مصباح الشریعة و مفتاح الحقیقة) (جلد اول)	۵۰۰ تومان

مجموعه شانزده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

مجموعه هفده:
۱۰۰۰ تومان
(شامل ۱۰ جزوه)

	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و هشتم)	۱۰۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت پنجاه و نهم)	۱۰۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصتم)	۱۰۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و یکم)	۱۰۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و دوّم)	۱۰۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و سوّم)	۱۰۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و چهارم)	۱۰۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و پنجم)	۱۰۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و ششم)	۱۰۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت سیزدهم)	-
مجموعه هجده:	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد اوّل)	۱۱۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هفتم)	۱۱۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و هشتم)	۱۱۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت شصت و نهم)	۱۱۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادم)	۱۱۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و یکم)	۱۱۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و دوّم)	۱۱۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و سوّم)	۱۱۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و چهارم)	۱۱۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتاد و پنجم)	۱۱۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت چهاردهم)	-
مجموعه نوزده:	شرح و تفسیر برخی از آیات قرآن کریم (جلد اوّل)	۱۲۰
۱۰۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	درباره‌ی مزار سلطانی بیدخت و شرح زندگی و حالات اقطاب اخیر	۱۲۱
۵۰۰ تومان	شرح رساله شریفه پندصالح (جلد دوّم)	۱۲۲
۵۰۰ تومان	فهرست موضوعی جزوات	۱۲۳
۵۰۰ تومان	درباره‌ی ذکر و فکر	۱۲۴

مجموعه بیست: ۵۰۰ تومان (شامل ۵ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوششم)	۱۲۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهفتم)	۱۲۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادوهشتم)	۱۲۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هفتادونهم)	۱۲۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادم)	۱۲۹
درباره‌ی بیعت و تشرّف		۱۳۰
مجموعه بیست و یک: ۵۰۰ تومان (شامل ۱۰ جزوه)	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادویکم)	۱۳۱
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادودوم)	۱۳۲
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوسوم)	۱۳۳
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوچهارم)	۱۳۴
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوپنجم)	۱۳۵
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوششم)	۱۳۶
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهفتم)	۱۳۷
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادوهشتم)	۱۳۸
	گفتارهای عرفانی (قسمت هشتادونهم)	۱۳۹
	شرح رساله شریفه پندصالح (قسمت پانزدهم)	-
گفتارهای عرفانی (قسمت نودم)	۱۴۰	
گفتارهای عرفانی (قسمت نود و یکم)	۱۴۱	
پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۴۲	
پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۴۳	
پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۴۴	
پرسش و پاسخ با گزیده‌هایی از بیانات حضرت آقای حاج دکتر نورعلی تابنده (مجدوب‌علیشاه)	۱۴۵	